بیش از یک قرن پیش لنین کتاب چه باید کرد؟ را نوشت. وی در این کتاب سعی نمود که به سؤالات سیاست چیست، سیاست سوسیال‌دمکرات‌های روسیه بر چه پایه‌ای استوارباشد و اینکه چه سازمانی می‌تواند چنین سیاستی را متحقق کند، پاسخ دهد. نظرات وی در همان زمان نیز با مخالفت بسیاری از سوسیال‌دمکرات‌های روسیه مواجه شد. پس از آن حزب لنینی در ابتدا به عنوان سمبل دیکتاتوری جمعی (پرولتاریا)، سپس دیکتاتوری نخبگان حزبی و در نهایت دیکتاتوری فردی استالینی، تقلیل یافت. در طی یک قرن گذشته تمام کسانی که به نوعی با سیاست سر و کار دارند در برابر همان سؤالات لنین و چه باید کرد؟ وی قرار داده شده‌اند و می‌شوند. طبعا جواب‌هایی که امروز به سؤالات لنین داده می‌شوند با پاسخ‌های وی تفاوت دارند. ولی آیا واقعاً حزب لنینی فقط بدین خاطر که تحت تأثیر تفکر دیکتاتوری پرولتاریا قرار داشت، دارای ساختاری عمودی و سازمانی اهنین بود یا اینکه شرایط روسیه آن زمان چنین چیزی را بر آن‌ها تحمیل نمود؟ آیا در همان زمان، احزاب دیگر غیرمارکسیستی و غیرکمونیستی از دموکراسی بیشتر درون حزبی برخوردار بودند؟ و یا اینکه بدون در نظر گرفتن ایدئولوژی، آیا حزب سمبل سلطه نخبگان حزبی بر اعضای آن نبوده ونیست؟ آیا امروز ما شاهد سلطه نخبگان در دموکراسی‌های امروز نیستیم؟

گفته می‌شود دوران حزب به پایان رسیده است. حزب فرمی از سازماندهی توده‌ها در دوران برتری کلکتویسم و جمع‌گرایی بود. در دوران انقلاب صعنتی اینترنت و ارتباطات، در دورانی که ویژگی بارز آن فردگرایی است، حزب شکلی قدیمی و از کار افتاده است. دوران کنونی با جنبش‌های اجتماعی بدون رهبر، توئیتری و فیس‌بوکی مشخص می‌شود. جنبش‌هایی چون جنبش سبز، جنبش اکوپای، بهار عربی، انقلابات رنگین، ...همه و همه دال بر این مدعا هستند. امروزه می‌توان با اشکال دیگری به جز از طریق دیسپلین شبه نظامی حزبی و سازمانی، «من»ها را به «ما» تبدیل کرد. اما آیا نتایج همه این جنبش‌های گوناگونی که هر روزه شکل می‌گیرند و پس از مدتی بسیار کوتاه به فراموشی سپرده می‌شوند، دلیلی بر شکست این تفکر نیست؟ در مقابل می‌توان پرسید، آیا ما در طول تاریخ شاهد شکست‌های کثیر و گاه خونین نهضت‌های حزبی نبوده و نیستیم؟ بنابراین شکست جنبش‌های توئیتری به همان اندازه محتمل است که شکست نهضت‌های حزبی. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا یک سازماندهی افقی و بدون رهبر که قدرت بسیج فوق‌العاده و سرعت عمل بسیار دارد، به همان اندازهِ یک حزب جان سخت و پایدار است؟ آیا دانش‌ها و تجارب همه پیروزی‌ها و شکست‌های کوچک و بزرگ در جایی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند و از همه مهمتر از ان‌ها در جنبش‌ها و تجربیات بعدی استفاده خواهند شد؟ آیا تعهد فیس‌بوکی و توئیتری به همان اندازه تعهد حزبی

دوام دارد؟ آیا انعفال بسیاری را ، حداقل در برخی از موارد،نمی‌توان به فیس‌بوک و توئیتر نسبت داد، چرا که عده زیادی شرکت در جنبش‌های مجازی را با شرکت در جنبش‌های واقعی اشتباه می‌گیرند؟

یک نکته مهم دیگر این که، شکل سازماندهی کنشگران اجتماعی و فعالین سیاسی و روابط انها در یک سازمان، حزب و یا جنبش، باید سرمشقی برای جامعه اینده‌ای باشد که این کنشگران نوید آن را به توده مردم می‌دهند. آیا یک سازمان شبه نظامی چریکی می‌تواند یک جامعه آزاد و برابر ، مبتنی بر دموکراسی را بسازد؟ آیا تصور سرنوشت بهتری به جز دیکتاتوری استالینی از یک حزب لنینی چیزی بیش از خام‌پروری نیست؟ در این صورت حتی اگر داشتن یک حزب و سازمان تنها راه کسب قدرت و سرنگونی حاکمین مستبد کنونی باشد، اما اگر خود به استبدادی دیگر بدل شود، فایده مشارکت توده مردم در آن چیست؟ و در آخر اینکه آیا سرنوشت محتوم یک حزب قوی و با دیسپلین همیشه دیکتاتوری نخبگان است؟

در اینجا، در طی چند مقاله به بعضی از سؤالات مطروحه بالا از زوایای کاملاً متفاوت و گاه متضاد پاسخ داده می‌شوند. در مقاله زیر دبورا گولد به بررسی این موضوع از زاویه یک انارشیست رادیکال می‌پردازد.

دبورا گولد، دانشیار جامعه‌شناسی در دانشگاه کالیفرنیا، سانتا کروز، می‌باشد. وی از فعالین قدیمی جنبش ائتلاف ایدز در دهه ۱۹۸۰ و نویسنده چند کتاب در مورد جنبش‌های اجتماعی اخیر، سیاست و احساسات می‌باشد.

سیاست

نوشته: دبورا گولد

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۳۵۰۰

کلمه سیاست در یونان قدیم از معانی «مسائل عمومی»، «امور مدنی» و آنچه «از و یا در مورد شهروندان» است، مشتق می‌گردد. بنابراین، «سیاست» به امور یک گروه اجتماعی و اجرای آن امور منتسب می‌شود. این کلمه بر به رسمیت شناختن اینکه زندگی همیشه جمعی بوده و تنظیم ان

مسئله‌ای باز است، اشاره دارد. در نتیجه، «سیاست» مربوط به اصول هدایت جمع، انتظارات اجتماعی در زمانی که دستورالعمل‌ها نقض می‌گردند، استقرار و حفظ حقوق اعضا، و هدایت اختلافات است.
اما بلافاصله، چند پرسش مهم مطرح می‌شوند - لزوما، با توجه به اینکه این اصطلاح از مفهوم شهروند مشتق می‌شود، مستلزم محرومیت و سلسله مراتب است. چه کسی جزئی از جمع است و چه کسی نیست؟ چه کسی می‌تواند و باید حکومت کند؟ چه مسائلی «عمومی» و در نتیجه سیاسی هستند. بسیاری از فعالان و نظریه‌پردازان چنین سؤالاتی را در مرکز سیاست قرار می‌دهند.
هانا آرنت سوال مربوط به تعلق را با جمله خود به «حق داشتن حقوق»[1] ارتقا می‌دهد. برای ژاک رانسیر، «سیاست قبل از هر هرچیز مداخله در دیدنی و گفتنی است».[2] کنشگران بخشا به مصاف وضع موجود از طریق طرح چه کسانی باید به عنوان سوژه سیاسی در نظر گرفته شوند، خواسته‌های چه کسانی باید شنیده شوند و زندگی چه افرادی مهم هستند، می‌روند. هنگامی که «زندگی سیاهان مهم است» کشتار سیاهان آمریکایی توسط پلیس را به روی صحنه می‌اورد، کنشگران آن «دوباره امر سیاسی را از غیرسیاسی تفکیک می‌کنند»[3]. رانسیر اشاره می‌کند، «وقتی که در مورد سیاست چیست، اختلاف وجود دارد، زمانی که مرز جدایی امر سیاسی از [امر اجتماعی یا عمومی از درونی] ... مورد سؤال قرار می‌گیرد» سیاست رخ می‌دهد.
کنشگری در مورد بیماری ایدز، یکی دیگر از نمونه‌هایی است که کنشگران تصورات موجود در مورد اینکه چه کسانی و چه چیزهایی باید دغدغه همگانی محسوب شوند را به چالش کشیدند. ریگان، رئیس جمهور آمریکا در چهار ساله اول شیوع این بیماری وقتی که هزاران نفر، عمدتا همجنسگرایان مرد، جان سپردند هیچ اشاره اشکاری به ایدز ننمود. در پاسخ به این خدشه عمدی «ائتلاف ایدز برای رهایی قدرت» (ACT UP) به اقدامی مستقیم برای به صحنه سیاسی آوردن این بیماری مسری دست یازید. امروزه، فعالان حقوق مهاجرین به مقابله با محرومیت غیرانسانی ملت-دولت با اعلام «هیچ فردی غیر قانونی نیست»، می‌پردازند. اعلام «امر شخصی سیاسی است»، توسط فمینیست‌ها در اواخر دهه ۱۹۶۰ ، احتمالاً بارزترین نمونه کلاسیک به چالش کشیدن مرزهای سیاست از سوی کنشگران است. ورود زندگی روزمره مردم به حوزه سیاست در سراسر چپ نو طنین‌انداخت.

---

۱ هانا ارنت ، توتالیتاریسم

۲ ژاک رانسیر، ده تز در باره سیاست

۳ ژاک رانسیر، بدن‌های نامناسب

اگر چه «سیاست» از نظر ریشه‌شناسی خود محدود به سیاستمداران و دول نیست، اما معانی غالب این کلمه مربوط به این است که آن‌ها به عنوان عاملین و جایگاه‌های مناسب سیاست در نظر گرفته می‌شوند. با این وجود، امروزه دیدگاه میانه قرن بیستمِ ژوزف شومپیتر همچنان در شعارهای دموکراتیک معاصر پابرجاست. او مدعی بود که «دموکراسی حکومت سیاستمدار است». درواقع این بدان معنی است که «رای‌دهندگان باید این موضوع را درک کنند وقتی آن‌ها یک فرد را انتخاب کردند، اقدام سیاسی مسئولیت اوست و نه آن‌ها»[۴] بسیاری با درک اینکه سیاستمداران و تکنوکرات‌ها مسئولیت سیاست را به خود واگذار کرده‌اند، سیاست را «خارج از دسترس مردم عادی»، «چیزی دور»، «و ساخته شده برای افرادِ اندک ...درون کاخ‌ها» در نظر می‌گیرند»[۵]. در نتیجه، با محاصره شدن «سیاست»، عده بسیاری از مردم بدبین گشته‌اند، و سیاست را به عنوان کاری فاسد که توسط نخبگان کنترل می‌شود و دست اندر کاران آن افراد مکاری هستند که نگران حال مردم نمی‌باشند، در نظر می‌گیرند.

انقلابات بورژوازی اواخر قرن هجده و نوزده پایه و اساس حکومت سیاسی را از زایش به ثروت تغییر داد، و ایده اینکه چه کسی می‌تواند یک بازیگر سیاسی گردد را باز نمود-سوالی که همچنان مورد کشمکش و اساساً بلاتکلیف و نامعین است.خواسته تظاهرکنندگان ارژانتین، با نتیجه‌گیری از آغاز شورش زاپاتیست‌ها در سال ۱۹۹۴ ، ترک مناصب همه سیاستمداران بود («que se vayan todos!»)، موج جهانی اعتراض ۲۰۱۳-۲۰۱۱ چهره دیگری از« سیاست» را در معرض نمایش قرار داد، از هیئت‌دولت، قوه مقننه، و خلوتگاه‌ها و اتاق‌های عقبی به خیابان‌ها و میادین عمومی نقل مکان نمود، و مردم عادی و تصمیم‌گیری جمعی در راس آن قرار گرفت. از این جهت، آن‌ها درک لیبرالی از حق حاکمیت که در عمل از شکاف بین حکومت کنندگان و حکومت‌شوندگان حمایت می‌کند را زیر سؤال بردند، و در عوض تصمیم‌گیری جمعی که در ارتباط با شرایط ویژه‌ای شکل گرفت را تحت آزمایش قرار دادند.

این درک غیر-نخبه‌ای از سیاست، رادیکال‌های امروز را برمی‌انگیزد تا توجه دقیقی به اشکال حکومتی نمایند که در سازماندهی مورد استفاده قرار می‌گیرند. پذیرش اینکه انواع گوناگون سلسله مراتب (از جمله انواع نمایندگی ان) می‌تواند روابط اجتماعی ناعادلانه را بازتولید نماید، و از این رو

---

۴ به نقل از ازلینی و سیترین، «انها نمی‌توانند ما را نمایندگی کنند»

۵ کلمبو و ماسکارنهاس، «ما هیچی نیستیم. ما می‌خواهیم همه چیز شویم»

جنبش‌های معاصر، اغلب اشکال سازمانی مانند احزاب سیاسی و رهبری انتخابی که هم در احزاب چپ قدیمی و هم جدید غالب است، را رد می‌کنند. دیوید گربر، کنشگر و تئوریسین انارشیست مدعی است که هم اکنون حالت‌های غیر-سلسله مراتبی، افقی در کنشگری چپ غالب است. او می‌نویسد، «پس از جنبش جهانی عدالت» که در ابتدای این قرن ظهور کرد، دیگر «دوران کمیته‌های راهبری و چیزهای مشابه آن اساساً بسر امد.» در واقع، «تقریبا همه در یک جماعت کنشگری به این نظر رسیده‌اند که شکل سازمانی که یک گروه کنشگر برمی‌گزیند باید تجسم‌کننده جامعه‌ای باشد که ما آرزوی ایجاد آن را داریم»[۶]. مطمئناً می‌توان گفت که وی در این مورد اغراق می‌کند. به نظر می‌رسد که او مثلا، مدل‌های سنتی‌تر سازمانی-که بنا بر گفته مانول پاستور[۷] -موفقیت‌های مهمی برای جنبشِ بیدارکننده حقوق مهاجرین به ارمغان آورده است، را نادیده می‌گیرد. معهذا، این حقیقت دارد که بسیاری از تشکل‌های کنشگرانه فعلی سلسله مراتب را رد می‌کنند و مدل‌های «بدون رهبر» یا «پرُ-رهبر» را در آغوش می‌کشند.[۸] بنا به گفته بنیانگذاران «زندگی سیاهان مهم است» ، گارزا و تومتی، «ما در برابر اصرار به تحکیم قدرت و فعالیت در پشت یک رهبر کاریزماتیک مقاومت می‌کنیم.» در عوض آن‌ها «رهبری بسیاری را که در حاشیه وجود دارند را در مرکز توجه خود قرار می‌دهند»[۹]. این سبک منعکس‌کننده شکل رهبری از پایین به بالاست که الا بیکر در طول زندگی خود ترویج نمود و بنیادش بر نظریه سیاست غیر-نخبه‌ای و مردمی است-ان چه که باربارا رانسبی، کنشگر آزادی سیاهان و مورخ به عنوان «یک اعتماد به عقل و خرد مردم عادی برای تبیین مشکلات‌شان و تصور راه‌حل برای انها» توصیف می‌کند[۱۰]. در اینجا سیاست، مردمی هستند که جمع‌هایی را شکل داده، به بحث و تجزیه و تحلیل شرایطی که در مقابل انان قرار دارد، چه می‌خواهند و نیاز دارند پرداخته، و پس از آن به سوال چه باید بکنند، پاسخ می‌دهند. کنشگران رادیکال مدل‌های سازمانی برابری‌طلبی که موجب تقویت «ظرفیت‌های سیاسی شرکت‌کنندگان، توانایی انان برای عمل جمعی می‌گردد» را آزمایش کرده‌اند. کنشگران اعلام نموده‌اند که«جهانی دیگر ممکن است» و «سیاستی دیگر»-

---

۶ دیوید گربر، «پروژه دموکراسی»

۷ مانوئل پاستور، «چگونه فعالین حقوق مهاجرین لس‌آنجلس را تغییر دادند.»، دیسنت ۲۰۱۵

۸ استارهاوک، کتاب راهنمای توانمندسازی

۹ اپال تومتی، «جشن تولد مارتین لوتر کینگ...»، هافینگتون پست ژانویه ۲۰۱۵

۱۰ باربارا رانسبی، «الا به من اموخت»

سیاستی مردمی، غیر سلسله‌مراتبی، و جمع‌باورانه است که - به ما برای رسیدن به آن [مدل برابری‌طلب] کمک خواهد کرد.[11]

اکثر کنشگری رادیکالِ متاخر محلی است، و شکل اشغال غیرقانونی کارخانه‌ها و فضاهای عمومی، و مجامع محلی را به خود می‌گیرد. این امر منجر به جایگاه‌های جدید سیاسی می‌گردد که در آن جایگاه‌ها مردم با همدیگر می‌اندیشند، آزمایش می‌کنند، توانایی‌های جدید را بسط می‌دهند، و تلاش می‌کنند تا روابط اجتماعی جدیدی را بنا نهند. در ارائه ابزار بقا (غذا، سرپناه، مراقبت‌های بهداشتی، نگهداری از کودکان، تقسیم دانش، سرگرمی، معاشرت)، فضاهایی وجود دارند که عشق و مراقبت را می‌توان به عنوان کنش‌هایی سیاسی در نظر گرفت. جایگاه‌هایی برای ایجاد اعتماد و ممارست در همبستگی، و نیز احساسات گروهی وجود دارند که الزامات سرمایه‌داری را به چالش می‌کشند . دان وانگ ارتیست و سازمانگر، وجه مشخصه همبستگی را «تقسیم ریسک» می‌داند، او توصیف می‌کند که چگونه پزشکان تمایل خود را برای دادن گواهی به بهانه بیماری به معلمانی که عمارت‌های دولتی در مدیسون، ویسکانسن، را در اعتراض به تلاش فرماندار وقت، اسکات واکر، برای جلوگیری از چانه‌زنی جمعی کارگران بخش عمومی، اشغال کرده بودند، اعلام نمودند.[12] کمیته نامرئی (۲۰۰۹) و رفقای قاهره (۲۰۱۱) پیشنهاد می‌کنند، در جهانی که اغلب از تفاوت‌ها برای جدایی استفاده می‌شود، مکان‌هایی که توسط کنشگران بازپس گرفته می‌شوند به جایگاه‌هایی برای «یافتن یکدیگر» بدل خواهند گشت.

یافتنِ یکدیگر پتانسیل تشکیل گروه‌های جدید را دارد و از این رو، عمیقاً سیاسی است؛ و این موضوع با توجه به تقسیمات هویتی در شرایط اقتصادی که تعداد افرادی که در خطر پیوستن به جمعیت مازاد قرار دارند ، افزایش می‌یابد، اهمیت بیشتری کسب می‌کند. هم چنان که گروه مارکسیستی «اندنوتس» می‌نویسد، «اشغالگران از طریق کنار گذاشتن مشکل ترکیب، متحد می‌شوند»، و اتحاد را اعلام می‌کنند-«ما ۹۹ درصد هستیم».[13] بنابراین، یافتن یکدیگر و کار درعرض تمایزات و تفاوت‌ها، بخش ضروری پروسه طولانی تشکیل طبقه‌ای است که می‌تواند جامعه سرمایه‌داری را از بین ببرد.

کنشگران اغلب احساس شادی و سرخوشی امکان سیاسی که با یافتن یکدیگر همراه می‌شود را توصیف می‌کنند. ایلین لوزادا، یکی از شرکت‌کنندگان در اردوی پوئرتادل‌سل در مادرید، با اشاره به

---

۱۱ کریس دیکسون، «سیاستی دیگر»

۱۲ دان ونگ، «دومین گزارش در باره جنبش ویسکانسین»

۱۳ اندنوتس شماره دو

کشش قدرتمند جمع میگوید: «ما همه در باره چیزهایی حرف می‌زدیم که به طور فردی و به تنهایی در اتاق‌های خواب خود در موردشان فکر کرده بودیم.» جمع شدن، افق‌های جدیدی را برای اعمال سیاسی باز نمود: «ناگهان ما در حال ایجاد واقعیتی جدید بودیم، چیزی که ما نمی‌توانستیم قبل از آن تصورش را هم بکنیم...هنگامی که اردو چیزهایی را امکان‌پذیر و شدنی نشان می‌دهد که قبل از آن فکرش را نمی‌توانستیم بکنیم، آنگاه عرصه بی‌نهایتی برای تصور همه چیز باز می‌شود، و ناگهان تو به دیگران می‌پیوندی و می‌گویی: «و حالا چه کار باید بکنیم؟».[۱۴]

این نوع هم‌ترازی سیاست با تصور جمعی، و فراتر از آنچه که هست، بسیار به دور از اظهار مشهور اوتو فون بیسمارک است که می‌گفت سیاست «هنر ممکن است». آن همچنین با نسخه فعلی این نوع از حکومت ستمگرانه عملگرایی که اسلاوی ژیژک آن را به عنوان «هنر مدیریت تخصصی» و حتی «سیاست بی‌سیاستی» تحقیر می‌کند، بسیار تفاوت دارد[۱۵]. در واقع، در دورانی که متخصصین تنها مسیر ممکن اجرایی نمودن را حکم می‌کنند، شور و مشورت و تصمیم‌گیری، تا چه رسد به تصور دنیاهایی دگر، محو و ناپدید گشته است: «هیچ الترناتیوی وجود ندارد!» سایت‌های کنشگران رادیکال این فرم از تقلیل سیاست را رد می‌کنند، چنانچه گربر به هنگام توصیف اینکه شرکت در اکوپای شبیه چه چیزی بود، می‌گوید: «تماشایِ یک گروه هزار یا دو هزار نفری از مردم، که تصمیمات جمعی را فقط بر پایه همبستگی و بدون یک ساختار رهبری اتخاد می‌کنند، ممکن است اساسی‌ترین مفروضات فرد در مورد اینکه سیاست، و یا اصلا زندگی انسان، می‌تواند به چه صورتی باشد، را تغییر دهد».

از این منظر، «سیاست» مستلزم اجتناب از سیاستمداران، رهبران، و متخصصین است و در عوض روی آوردن به یکدیگر ، تشکیل روابط جدید به شیوه‌ای که هم نشانه دنیای در حال تغییر است و هم می‌تواند به واقعیت پیوستنِ آن کمک کند. از این رو آن مستلزم تجربه رابطه بیشتر کنشگران با جهان است، چنانچه گریس لی باگز، کنشگر پیش‌کسوت یادآوری می‌کند تحول اجتماعیِ گسترده‌تر باید همراه با تحولِ خودِ ما باشد. او می‌گوید، لازمه «سیاست ، تحول دوطرفه ما و نهادهای ما ست.»[۱۶] .

در نتیجه، سیاست بطور جدایی‌ناپذیری با زندگی عاطفی مردم تنیده شده، و از نارضایتی از آنچه که هست و تمایل برای آنچه که باید باشد ، ناشی می‌گردد. مواضع سیاسی کنشگرانه با ایجاد پیوندهای

---

۱۴ به نقل از ازلینی و سیترین، «انها نمی‌توانند ما را نمایندگی کنند»

۱۵ اسلاوی ژیژک، «فقط یک چپ رادیکال می‌تواند اروپا را نجات دهد»، نیو ستیتسمن، ۲۵ ژوئن ۲۰۱۴

۱۶ گریس لی بوگز، «انقلاب بعدی امریکا»

عاطفی، تصورات سیاسی جدید، و حتی یک حس انسانی جدید، به طور موثری به مصاف واگذاری شایع و بدبینانه جاریِ سیاست و آنچه که گروه فیل تانک شیکاگو «افسردگی سیاسی» می‌نامد، می‌رود.
سیاست رادیکال، با ندانستن اینکه چه باید کرد، حداقل در شکل قطعی ان، و دنباله‌روی از این گفته زاپاتیست‌ها که « ما در طول راه رفتن، سؤال می‌کنیم» (یادداشت‌های جای ناشناخته) اغلب سیاستی فی‌لبداهه و تجربی است. مت پرستو، یکی از شرکت‌کنندگان جنبش اشغال وال‌استریت «سیاست جمع‌باورانه» گروه را مانند «تجربه‌ای در حال انجام برای کشف آنچه که عمل می‌کند و آنچه که نمی‌کند، و اینکه چگونه به طور مداوم با تغییر شرایط وفق داده شوند» توصیف می‌کند.[17] در همین راستا و در پیروی از استفانو هارنی و فرد موتن، «مطالعه» کنشگران به معنای درگیر شدن در یک «اقدام مشترک فکری» است که موجب شگفتی در اختلاف آنچه که وجود دارد و آنچه می‌توانست باشد، می‌گردد. آن‌ها می‌پرسند: «چطور می‌شود که ما نمی‌توانیم به شکل خوشایندی با هم باشیم، با هم فکر کنیم؟» ، کنشگران معاصر هم با رد سیاست‌های نهادی و هم تشکل‌های فرقه‌ای چپ ، طرح عملی را می‌پذیرند که کریس دیکسون به عنوان «سیاستی دیگر» توصیف می‌کند».
این نوع رهیافت نسبت به سیاست و کنشگری خالی از انتقاد چپ از آن نیست. نانسی فریزر، نظریه‌پرداز فمینیستی معتقد است که « خود تاکتیک‌های انارشیستی برای تغییر اساسی ساختاری مؤثر نیستند» و از استراتژی عدم-تعهد نسبت به نهادهای حکومتی انتقاد می‌کند، و آن را « رهایی بی‌مالیاتِ تجمعِ ماموتِ قدرت خصوصی که هم‌اکنون منافش حاکم است » اعلام می‌کند[18]. جودی دین نظریه پرداز به سهم خود اذعان دارد که جنبش اشغال (اکوپای) در «تقسیم اساسیِ» بین سرمایه‌داران و افراد دیگر «به نظر» مؤثر می‌رسید.[19] با این حال، او از جنبش (و بطورکلی چپ) به خاطر تمرکز بیش از حد بر دموکراسی، دربرگیرندگی، و مشارکت، و انتاگونیسم غیرموثر نسبت به سرمایه‌داری و در نتیجه عدم توانایی ان در اتخاذ یک موضع سیاسی در حمایت از تحول بنیادی سیاسی انتقاد می‌کند. همچنین دین ضمن به چالش کشیدن بتواره‌گی افقی‌گرایی عنوان می‌کند که جنبش‌هایی شبیه اکوپای فقط با تبدیل شدن به یک حزب کمونیست جدید می‌توانند انقلاب کنند، [زیرا آن جنبش‌ها برای کسب «ساختارهای پاسخگویی و بسیج و فراخوانی»- « علاوه بر اجزای افقی، به اجزای عمودی

---

۱۷ به نقل از ازلینی و سیترین، «انها نمی‌توانند ما را نمایندگی کنند»

۱۸ نانسی فریزر، «علیه انارشیسم»، سمینار عمومی

۱۹ جودی دین، افق کمونیستی

و مورب»- نیز نیار دارند. از نظر دین، یک حزب می‌تواند بر هرج و مرج انقلاب-که او آن را چون «حالتی از عدم-اگاهی قانونی توصیف می‌کند- با «امادگی و دیسیپلین» ضروری غلبه کند. بر خلاف تشکل‌های معاصر افقی این ویژگی‌ها «به حزب قدرت انطباق با شرایط را می‌دهد، به جای انکه بطور کامل در این شرایط حل و یا توسط آن تعیین شوند».

مطمئناً عدم اطمینان شرط سیاست رادیکال است. راه پیشِ رو دفتر نانوشته‌ای است که نیازمند آزمایش و یادگری از اشتباهات است. هیچ‌کس بطور قطعی نمی‌داند چه باید کرد. مفاهیم جدید سیاست که جمع‌باوری و دموکراسی مستقیم (به عبارتی روی آوردن به یکدیگر) را در آغوش می‌کشد ، همراه با یک جهت‌گیری اگونیستی بسوی جهان و نهادهای ان، راه مرکب و رنگینی را به سمت جلو عرضه می‌کند.

برگرفته از بخش سیاست در کتاب واژهای کلیدی برای رایکال‌ها،

Deborah Gould, Politics, Keywords for radicals, Edited by Clare O'Connor, Kelly Fritsch